

## فصل سیزدهم

## عضویت مصدق السلطنه در " مجمع انسانیت "

در اوائل دوران مشروطیت ، برای حفظ و حراست مشروطیت در بسیاری از شهرها همچون تهران و تبریز " انجمن " هائی تشکیل شد، که اغلب آنها تعدادی افراد مسلح داوطلب در اختیار داشتند. مصدق در کتاب خاطرات و تألمات در این باره نوشته است :

« همانطور که در هر کشور احزاب سیاسی و مشروطه لازم و ملزوم یکدیگرند در ایران نیز هموطنانم حس میکردند که مشروطه بدون مرکز اتکاء سر نخواهد گرفت و روی این نظر هر چند نفر که با هم تجانس و اشتراک منافع داشتند جمعیتی تشکیل میدادند تا در موقع لزوم همه روی یک اصل متفق باشند و بتوانند از آزادی دفاع کنند و الحق هم که عده ای جان در کف نهادند و در راه ایمان و عقیده از همه چیز گذشتند.

اجتماعات مزبور هرکدام روی خود نامی گذاشت و یکی از آن اجتماعات که چندی بعد از مشروطیت در خانه ی مستوفی الممالک از اهالی آشتیان و گرگان و تفرش تشکیل گردید روی خود نام " مجمع انسانیت " نهاد که مستوفی بریاست و دونفر دیگر از جمله من نواب رئیس انتخاب شدند. سپس نزدیک خانه رئیس محلی اجاره نمودند که جلسات مجمع در آنجا تشکیل می شد و مثل بعضی انجمن های دیگر عده ای مسلح داشت بنام " سرباز ملی " تا موقع لزوم از آزادی دفاع کنند.

جلسات مجمع را من اداره میکردم و هر وقت هم که کاری در خارج پیش می آمد عده ای از حضار پیشنهاد میکردند نایب رئیس دیگر آن را انجام دهد. تا اینکه روزی محمد علی شاه از شهر بباغ شاه رفت و انجمن مظفری واقع در شمال میدان بهارستان از عموم انجمن ها دعوت کرد هر کدام نماینده خود را با مهر انجمن بآنجا اعزام کنند که این مرتبه هیچکس پیشنهادی برای انتخاب آن نایب رئیس ننمود و حضار تقاضا کردند که این کار را هم من انجام دهم.

انجمن مظفری نامه ای بشاه نوشته و درخواست کرده بود خود را از ملت جدا نکند و بشهر مراجعت کند که من نیز مثل سایر نمایندگان آن را مهر کردم. سپس قرار شد هر یک از نمایندگان موضوع را در جمعیت خود طرح کند و هر انجمن یک نماینده ی دائمی برای تصمیماتی که در آن روزها میبایست اتخاذ شود انتخاب نماید.» (۵۶)

اما لشگریان محمد علی شاه برهبری قزاقان روسی مسجد سپهسالار را اشغال کردند و مجلس شورایملى را بتوپ بستند و انجمن هائی - بیش از یکصد انجمن - که بخاطر دفاع از آزادی تشکیل شده بودند از جمله " مجمع انسانیت " تعطیل شدند.

## حواشی ، توضیحات و مآخذ کتاب اول

۵۶ — مصدق ، دکتر محمد ، خاطرات و تألمات ، به کوشش ایرج افشار ، صفحات ۶۲ و ۶۳ .